رهنمودهای قرآن کریم و نهج البلاغه در رابطه با لزوم پویایی و حرکت انسانها جهت تکوین تمدن اسلامی

رهنمودهاي قرآن كريم و نهج البلاغه در رابطه با لزوم پويايي و حركت انسانها جهت تكوين تمدن اسلامي

شيما عابدين نسب[1]

چكيده:

هدف اسلام بيداري و زنده شدن حقيقي انسانها (الأنفال/24) و حركت آنها به سمت خداست و اين حركت روحي و فكري همان تخلق به اخلاق ا است و قرار است انسان به عنوان عاليترين و كاملترين مخلوق و خليفه الهي خداگونه شود تا به مرز سعادتمندي، كمال، پيشرفت و تمدن سازي نائل آيد.

تمدن سازي عبارت است از حركت و جهت. هر حركتي از نظر اسلام تمدن نيست چرا كه ممكن است منجر به آباداني و عمران شود ولي خود يک مفسده باشد. در نتيجه مرز بين تمدن سازي و تمدنسازي اسلامي در همين نكته لطيف نهفته است. در رهنمودهاي قرآن كريم علاوه بر لزوم پويايي و حركت انسانها، جهت حركت آنها نيز مشخص شده است و راهي كه خداوند متعال آن را براي بشر برگزيده، مسير توحيدي و صراط

مستقيم است. (الفاتحه/6)، (يس/61) همان شاه راهي كه مخصوص ا مي باشد، خدايي كه هر آنچه در آسمانها و زمين است از آن اوست. (الشوري/53)

استقرار پايدار تمدن اسلامي بر مبناي طرح قرآني در گرو شناخت و تبيين مباني نظري و فكري آن از جمله حفظ كرامت انسان، خردورزي، تلاش مستمر علمي، طاغوتزدايي و انحصار خشيت الهي است. مقاله حاضر، به استخراج رهنمودهاي قرآن كريم و نهج البلاغه در رابطه با لزوم پويايي و حركت انسانها جهت تكوين تمدن اسلامي ميپردازد و هر يک از اين تعاليم را مورد مداقه و تجزيه و تحليل قرار خواهد داد.

بيان مسأله:

شناخت وضع موجود و درک عميق نسبت به فرهنگ ها و جوامع مختلف هر مسلمان متعهدي را در جهت ساخت آيندهاي براي پيروزي حق بر باطل و زيبايي بر زشتي هدايت و راهنمايي مي كند. يكي از شاخصهاي مهم تمدنسازي اسلامي، علاوه بر لزوم حركت و پويايي انسانها، جهتي است كه به سمت آن حركت مي كنند. در آموزههاي قرآن كريم هر حركتي كه منجر به آباداني، عمران، پيشرفت و توسعه شود، لزوما ممدوح نيست و ممكن است خود يک مفسده باشد. (يونس/88)

در نگرش قرآني بين مفهوم فرهنگ و تمدن رابطه معقولي برقرار است و سير تكاملي تمدن نيز از منطق خاصي برخوردار است. فرهنگ، تبلور فكر بشري است كه منجر به شكلگيري و پيشرفت تمدن ميگردد و تحت شرايط جغرافيايي و اجتماعي تمدن خاص خود را ميآفرينند. تمدن زاييده فرهنگ است و فرهنگ نقش اساسي در پايداري تمدن دارد و مبنا و زير بناي آن محسوب ميشود.

اگر فرهنگ ايستا باشد، تمدني خلق نميشود و دامنه حركت انسانها به اندازه آرمانشان ميباشد. در تمدن اسلامي از آن جا كه جهت توحيدي است، حركت نيز توحيدي و بسيار والا خواهد بود.

در اين مقاله برآنيم تا با تحليل آموزه هاي قرآن كريم و نهج البلاغه مباني و اصول پويايي انديشه

جهت تكوين تمدن اسلامي را استخراج نموده و با نگاهي جامع و عميق گامي فراسوي تمدن سازي نوين اسلامي برداريم.

رهنمودهاي قرآن كريم و نهج البلاغه در جهت پويايي و حركت انسان ها جهت تكوين تمدن اسلامي به شرح ذيل مي‌باشد.

1- بيداري و حركت انسان‌ها در مسير فطرت

براي از قوه به فعل در آمدن قواي انساني كه يكي از مهم‌ترينشان پويايي و حركت انسان‌ها و در ادامه آن تمدن‌سازي است، احياي انسان‌ها ضروري است. با احيا شدن انسان، در واقع حركت او آغاز مي‌گردد. حيات معنوي انسان، همان حركت او به سمت خوبي‌هاست.

به عبارت ديگر، اولين گام براي رسيدن به ا حركت است. وقتي انسان حركت كرد، تازه به اصطلاح قرآني آن، حي شده و پيش از آن ميت بوده است. در نتيجه تفكر جرقه‌اي است براي احياي انسان‌ها و خارج شدن آن‌ها از ظلمات به سوي نور. به همين جهت انسان‌هاي متفكر جامد و خمود نيستند، بلكه پويا و در حال حركت هستند و نتيجه اين حركت چيزي جز خلاقيت نخواهد بود.

در قرآن كريم، استجابت دعوت الهي و دعوت پيامبران است كه به انسان زندگي و حيات مي‌بخشد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (الأنفال/24) و قبل از آن انسان ميت است و اين دو انسان (ميت و حي) هرگز باهم برابر نيستند «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا». (الأنعام/122)

علامه طباطبايي در مورد واژه "حيات" از منظر قرآن كريم مي‌نويسد: «انسان يكى از موجودات زنده است. مانند همه موجودات مجهز به سلاحى است كه زندگى معنوى او را كه حقيقت وجود او است، تأمين كند. همان‌طورى كه تمامى انواع موجودات مسلح به سلاحى كه حافظ وجود و بقايشان باشد، هستند. سلاح انسانى همين اراده و اختيار او است كه خيرات و منافع او را از شرور و مضارش مشخص نموده و او را به آن يكى سوق و از اين يكى زنهار مى‌دهد.

اگر انسان از راه راستی که فطرتش او را به آن دعوت نموده و هدایت الهی به سوی آن سوقش مىدهد، منحرف شود قطعا لوازم سعادت زندگی را از دست دادهى است. یعنی در علم نافع و عمل صالح کوتاهی کرده و با گرائیدن به سوی جهل و فساد، اراده آزاد و عمل نافع خود را به مردگان ملحق کرده، و دیگر زنده به آن زندگی نمىشود؛ مگر اینکه علم حق و عمل حق را دوباره کسب کند، و این آن معنایی است که آیه مورد بحث به آن اشاره نموده است.» (طباطبايي/44-1417/9/42)

در تبيين مفهوم حيات حقيقي و معنوي انسانها و حركت و تلاش آنها ميتوان گفت در ديدگاه اسلام، علاوه بر حركت و تفكر انسانها، جهت حركت نيز بسيار حائز اهميت است. يک متفكر خلاق براي سيرابشدن، نياز به آب دارد و نه سراب. خيلي از انسانها به اشتباه براي رفع عطششان به جاي آب به دنبال سراب ميروند و آرمانهاي بزرگتر را فداي آرمانهايي كوچكتر ميكنند.

خداوند متعال در وصف كافران و يا به تعبير ديگر سرپوشگذاران بر روي نداي دروني و فطرت انساني، اعمالشان را به سراب تشبيه نموده است. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاء حَتَّى إِذَا جَاءهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (النور/39).

اميرمؤمنان انسانهاي به ظاهر زنده ولي دل مرده را اين چنين توصيف مينمايد: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدَّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» (نهجالبلاغه/خطبه87).

امام علي -عليه السلام- در باب احياي انسانها و مذمت بيعقلي فرموده است: «أَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا وَ دَعَوْتُكُمْ سِرّاً وَ جَهْراً فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا أَشُهُودٌ كَغُيَّابٍ» (نهجالبلاغه، خطبه 97).

عبارات فوق بيانگر اين حقيقت است كه با استجابت دعوت الهي و در سايه هدايت پيامبران، بيداري انسانها صورت ميگيرد.

مولاي متقيان انسان را برتر از آن ميداند كه به پر كردن شكم خويش مشغول بوده و از هدف متعالي انساني بازماند، ايشان در نامهاي ميفرمايد: «فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلَفُهَا... أَتَمْتَلِئُ السَّائِمَةُ

مِنْ رِعْيِهَا فَتَبْرُكَ وَ تَشْبَعُ الرَّبِيضَةُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبِضَ وَ يَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعَ قَرَّتْ إِذاً عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرْضَهَا وَ عَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا وَ هَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمْضَهَا حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُيُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ» (نهج‌البلاغه/ نامه 45).

از آن جا كه پويايي حركت و خلاقيت كه زمينه ساز تمدن‌سازي است يک امر فطري و سرشتي همراه و همگام با ساير ويژگي‌هاي فطري انسان است، به همين جهت هر چقدر حركت انسان در جهت فطرت خدادادي خويش باشد، خلاق‌تر خواهد شد.

به عبارت ديگر هر چقدر انسان‌ها بتوانند در مسير فطرت خويش قدم بردارند به خلاقيت كه يكي از اين منزلگاه‌هاست، زود‌تر دست مي‌يابند. براي مثال كنجكاوي يكي از طبيعت‌هاي فطري انسان است، هر چقدر انسان‌ها كنجكاوتر باشند، خلاق‌تر هم مي‌شوند. يعني تمام اجزاء منظومه فطرت انسان در حال كمک به يكديگرند. فقط كافيست انسان هر چه بيشتر منطبق بر منظومه فطرت خويش عمل كند.

خداوند متعال در قرآن كريم مي‌فرمايد راه سعادت و علم و عملی كه منتهی به آن مي‌شود بر هيچ انسانی پوشيده و مخفی نيست، و هر انسانی به فطرت خود مي‌فهمد كه چه معارفی را بايد معتقد باشد و چه كارهايی را بايد بكند.

خداوند در قرآن مجيد مي‌فرمايد: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (الروم/30) و در سوره" أعلى" مي‌فرمايد: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى(2) وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدى(3)... فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرى(9) سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشى(10) وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى» (الأعلي/11-5) و در سوره شمس مي‌فرمايد: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها» (الشمس/10-7).

گاهی مي‌شود كه انسان در اعتقاد و يا عملش از طريق حق منحرف شده و دچار اشتباه مي‌گردد، ليكن اين خطا و اشتباه مستند به فطرت انسانی او و هدايت الهی نيست، بلكه به خاطر اين است كه او خودش عقل

خود را دزدیده و در اثر پیروی هوای نفس و تسویلات جنود شیطان راه رشد خود را گم کرده است، هم چنان که قرآن فرموده: «اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ ما تَهْوَی الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدی» (النجم/23) و نیز فرموده: «أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ» (الجاثیة/22).

پس این امور و علم و عملی که فطرت انسانی انسان را بسوی آن دعوت میکند لوازم زندگی سعید انسانی و آن زندگی است که جا دارد نامش را زندگی گذاشت و چنین زندگی به چنین علم و عملی نیازمند است هم چنان که چنین علم و عمل مستلزم چنان زندگی است، و زندگی را از اینکه دچار منافیات شده و در نتیجه اثرش خنثی گردد حفظ نموده و دوباره به مسیر اولش باز میگرداند.

فطرت از سنخ هستي است و همان دین شکوفا شده است. زیرا فطرت هر راهي را نمیطلبد و به هر سمتي حرکت نمیکند بلکه در راه خاص و به سمت کمال لایزال در حرکت است؛ آن راه مشخص که انسان را به هدف متعالي میرساند همان دین الهي است و سرشت انسان نیز همین دین الهي را میجوید. (جوادي آملي/1389)

2- خردورزي

تفکر و تعقل، اساس دیانت اسلامي و لازمه پویایي اندیشه و تمدنسازي میباشد. پیامبر اکرم -صلي ا علیه و آله و سلم- یک ساعت تفکر را بهتر از یک سال عبادت میداند. امام علي-علیه السلام- تفکر را برترین عبادت و تفکر در ملکوت آسمانها و زمین را عبادت مخلصان دانسته است ، چرا که «مَنْ تَفَکَّرَ أَبْصَرَ» (نهجالبلاغه، نامه 31)، تفکر باعث آگاهي و بصیرت انسان شده و جهانبیني صحیحي به او عطا مینماید.

هدف دعوت انبیا، چیزي جز تفکر و اندیشهورزي نیست: «قُلْ إِنَّما أَعِظُکُم بِواحِدَةٍ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُواْ مَا بِصَاحِبِکُم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِیرٌ لَّکُم بَینَ یَدَی عَذَابٍ شَدِیدٍ». (سبأ/46)

عدم تفکر مادر و منشأ عذاب دوزخ است. در سوره ملک عدم تعقل را مادر و منشا عذاب دوزخ معرفي میکند: «وَ قَالُواْ لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا کُنَّا فِی أَصحَابِ

السَّعِيرِ(10) فَاعْتَرَفُواْ بِذَنبهِمْ فَسُحْقًا لّأِصْحَابِ السَّعِيرِ» (الملک/11-10) تعبير مفرد "بذنبهم" به جاي جمع "بذنوبهم" نشان مي‌دهد عدم تعقل از نظر قرآن، گناه اساسي و منشأ گناهان ديگر است.

در قرآن كريم برترين مؤمنان «اولوا الألباب» معرفي شده‌اند «يُؤْتِى الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَ مَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِىَ خَيرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُوْلُواْ الْأَلْبَابِ» (البقره/269) كساني كه عميق‌ترين فهم و درک از حقايق دنيا و آخرت و ملک و ملكوت را دارا هستند.

«" ألباب" جمع" لبّ" به معنى" مغز" است و از آنجا كه مغز هر چيز بهترين و اساسي‌ترين قسمت آن است به" عقل" و" خرد"" لبّ" گفته مي‌شود. اين جمله مي‌گويد: تنها صاحبان عقل و خرد اين حقايق را حفظ مي‌كنند و به ياد مي‌آورند و از آن بهره‌مند مي‌شوند اگر چه همه افراد (جز مجانين و ديوانگان) صاحب عقل‌اند اما اولوا الالباب به همه آنها گفته نمي‌شود. بلكه منظور آنهايى هستند كه عقل و خرد خود را به كار مي‌گيرند و در پرتو اين چراغ پر فروغ، راه زندگى و سعادت را مي‌يابند.» (مكارم شيرازي/ 1374)

در سوره أنفال، بدترين جنبندگان نزد خداوند متعال، افراد فاقد تعقل و كافر معرفي مي‌باشند «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُون» (الأنفال/22) و «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُون». (الأنفال/55)

با ملاحظه اين دو آيه شريفه، مشخص مي‌شود عدم تعقل منجر به عدم ايمان و رسوخ كفر مي‌گردد. در سوره حجرات، اكثر بي‌ادبان فاقد تعقل به حساب آمده‌اند «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الحُجُرَاتِ أَكْثرُهُمْ لا يَعْقِلُون» (الحجرات/4)

آيه شريفه نشان مي‌دهد: از آثار تعقل، ظهور ادب است. مكارم شيرازي مي‌نويسد: «اصولا هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر مي‌رود بر ادب او افزوده مي‌شود، زيرا "ارزش‌ها" و" ضد ارزش‌ها" را بهتر درك مي‌كند، و به همين دليل بي‌ادبى هميشه نشانه بدخردى است، يا به تعبير ديگر بى ادبى كار حيوان و ادب كار انسان است. تعبير به" أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ" (غالب آنها نمي‌فهمند) يا به خاطر اين است كه اكثر در لغت عرب گاه به معنى" همه" مي‌آيد، كه براى رعايت احتياط و ادب اين تعبير را به كار مي‌برند كه حتى اگر يك نفر مستثنى بوده باشد حق او ضايع نشود، گويى خداوند با

اين تعبير مي‌فرمايد: من كه پروردگار شما هستم و به همه چيز احاطه علمى دارم به هنگام سخن گفتن رعايت آداب مي‌كنم، پس شما چرا رعايت نمي‌كنيد و يا اينكه به راستى در ميان آنها افراد عاقلى بوده‌اند كه روى عدم توجه و يا عادت هميشگى صدا را بلند مي‌كردند، قرآن از اين طريق به آنها هشدار مي‌دهد كه عقل و فكر خود را به كار گيرند، و ادب را فراموش نكنند.» (مكارم شيرازي/1374)

امام -عليه السلام- در تبيين ويژگي انسان سالك الي ا، كه از نمونه‌هاي بارز انسان‌هاي خودباور و به تعبير درست‌تر آن خداباورند، مي‌فرمايد: « قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ» (نهج‌البلاغه/خطبه 220).

در نهج البلاغه امام -عليه السلام- همواره در سخنان خود بر استفاده انسان از قوه تعقل در تمام مراحل زندگي و بيان و فهم مطالب از طريق استدلال متقن، محكم و عقل‌پسند تأكيد دارد و مي‌فرمايد: «لَيْسَتِ الرَّوِيَّةُ كَالْمُعَايَنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَ لَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ» (نهج‌البلاغه/حكمت 281).

در عين حال براي نهادينه شدن تفكر خلاق، نيازمند مؤلفه‌هاي ديگري چون تدبير مي‌باشيم. از آنجا كه توقف در ظاهر و غفلت از پيامد و نينديشيدن در فرجام كارها، انسان را از سير به سوي كمال و در نتيجه تفكر خلاق باز مي‌دارد؛ در تربيت ديني، تعقل همراه با تدبير معنا پيدا مي‌كند. تدبير بدين معنا كه انسان در ظواهر كارها توقف نكند و در فرجام آنها بينديشد و پايان كار را بنگرد؛ زيرا يكي از راه‌هايي كه مي‌توان با آن نيروي عقل را تقويت كرد اين است كه انسان در مورد هر كاري، اطراف و جوانب آن را خوب بررسي نموده و در آثار و نتايج خوب يا بد آن، انديشه و تأمل كند؛ بر پايه اين مبنا يكي از ويژگي‌هاي ممتازي كه حضرت علي -عليه السلام- براي تفكر انتقادي مطرح مي‌سازد، تعقل همراه با تدبير است. اهميت تدبير به گونه‌اي است كه ايشان چاره كارها را به رأي و رأي را به فكر و تأمل باز مي‌گرداند آنجا كه مي‌فرمايد: «التَّدبِيرُ بِالرَّأي وَ الرَّأي بِالفِكرِ». (تميمي آمدي/1366/56)

عقل شكوفا شده، غربال‌كننده حق از باطل است و قدرت شخيص خير و منفعت را دارد آنچنان كه اميرمؤمنان خردورزي را راه شناخت انحطاط از تكامل معرفي نموده است: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيِّكَ مِنْ رُشْدِكَ» (نهج البلاغه، حكمت 421) و نيز در جاي ديگر آن را وسيله نجات معرفي نموده است: «مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ امْرَأً عَقْلًا إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْماً مَا» (نهج البلاغه، حكمت، 407).

در احاديث عقل در بدن، همانند چراغ در وسط خانه دانسته شده است «مَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السِّرَاجِ فِي وَسَطِ الْبَيْتِ». (حويزي/1415/1/76)

بنا بر آيات قرآن كريم ترجيح خير آخرت بر دنياي فاني در شرايط تعارض براي اهل تقوا، شرط عقل است «وَ لَدَارُ الاَخِرَةِ خَيرْ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلا تَعْقِلُون» (يوسف/109) و همچنين تعقل مستقل، نيازمند پيشينه علمي مناسب، پيرامون موضوع مورد تعقل است «وَ تِلْكَ الأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُون» (العنكبوت/43).

در سوره فرقان در تبيين كاركرد عقل آمده است: «أَرَءَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَئهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً(43) أَمْ تحسَبُ أَنَّ أَكْثرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً» (الفرقان/44-43)

تشبيه هواپرستان فاقد تعقل، به چهارپايان تابع و اسير غرائز، شأن عقل را در كنترل و مهار نفس و تبعيت از مقتضاي حق را تذكر ميدهد.

از اين رو، فرمان به مبارزه با اميال افسار گسيخته، توسط عقل مورد تأكيد است «وَ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِك» (نهجالبلاغه/حكمت 424).

از منظر قرآن، تفكر و تعقل با تبيين اطلاعات صورت ميگيرد. فكر آن گونه كوشش از آدمي است كه در مواجههي او با حيرت صورت ميگيرد چه اين حيرت انسان را به آب برساند يا سراب. و يا اينكه فراتر از آنها، معما و حيرت آدمي، پردههاي افكنده شده بر رازي باشند كه با كنار رفتن آن، بصيرت در انسان ايجاد شود.

بر اساس آموزههاي قرآني، آدميان همگي توان انديشهورزي دارند «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُواْ فىِ أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ وَ مَا بَيْنهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (الروم/8) و اگر مذمتي در مورد بي خردي عدههاي در قرآن ديده ميشود به دليل عدم تفكرشان نيست بلكه به دليل نداشتن جهتي معين در تفكر است.

اگر شاهباز انديشه آزاد باشد كه در هر عرصههاي به پرواز درآيد و بر فراز قله اطلاعات محض فرود آيد از ديد كتاب آسماني نه تنها هنري به حساب نميآيد كه در خور ستايش باشد اي بسا كه در خور نكوهش

قرار گيرد: «إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ(18)فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ(19)ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ». (المدثر/20-18)

اين مطلب خود بيانگر اين حقيقت است كه تفكر محض، مطلوبيت ذاتي ندارد و بلكه آنچه مطلوب است تفكر هدايت شده است و اين معنا (تفكر هدايت شده) مترادف و همسنگ تعقل در قرآن است و ويژگي اين هدايت، از معناي عقل در قرآن قابل استنباط است چرا كه عقل در قرآن با مفهوم بازدارندگي و كنترل مفيد همراه است همان گونه كه واژه متضاد آن يعني جهل، حاكي از عمل ناسنجيده و بي گدار به آب زدن است. و اگر جهالت در آيه «مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيم» (الأنعام/54) به معناي ناداني در نظر گرفته شود، با اين مشكل مواجه خواهيم بود كه چرا فرد موردنظر به توبه فراخوانده شده است، در صورتي كه عمل از روي ناداني را نميتوان خطا يا گناه محسوب نمود، اما اگر جهالت را به معناي عمل ناسنجيده در نظر بگيريم كه فرد مثلاً به سبب هجوم خصم يا جذبه شهوت يا شتابگري به آن دچار مي شود، در اين صورت ضرورت توبه و اصلاح هردو قابل فهم خواهند بود. (طباطبايي/1417/7/105)

از طرف ديگر تبيين اطلاعات توسط عقل همان تأمل در اطلاعات به دست آمده و ايجاد سؤال در برابر آموختههاي ديروز و امروز است لذا نظام تربيتي مبتني بر تبيين و تحليل اطلاعات همان اكتشافي كردن تربيت است. تربيت و تعليم اكتشافي، فهميدن را به جاي فهماندن مبنا قرار ميدهد و در اين نوع از نظام تربيتي است كه آموزش شكل فعال و خلاق به خود ميگيرد و هنر معلم در آن طرح سؤال هاي خوب و نيز ايجاد بستر براي فعال كردن ذهن مخاطب و قراردادن متربي در فضاي«ابهام» و «حيرت» است نه پاسخ دادن به همه سؤال ها و مسأله ها.

بر اساس نظام تربيتي مبتني بر تحليل اطلاعات، تربيت يك طرح بيروني نخواهد بود كه با عجله و شتاب به ذهن متعلم القاي اطلاعات شود. فراگير علم نه بر اساس انفعال كه بر اساس فعال بودن و به جاي كسب معلومات كشف معلومات ميكند و لازمه اين گونه تربيت، نقدپذير انگاشتن اقوال و مدعاهاي ديگران است و ديگر جايي براي تعليم و تربيت قالبي در اين نوع از روش و نظام تربيتي باقي نميماند. (باقري/1386)

اساسا زماني ميتوان روش آموزش تحليل اطلاعات و تبيين معلومات و تفكر انتقادي و خلاق را در تعليم و تربيت مطرح ساخت كه نوع نگاه ما به انسان اينگونه نباشد كه او را شيء تلقي كنيم و تربيت او را هم صنعت و صناعت بپنداريم. اگر چنين اصلاحي از برداشت ما به انسان صورت گرفت آموزش كودكان با

ملاحظه اين نكته مهم خواهد بود كه كودک ظرف نيست و آموزش پركردن ظرف نيست. لذا اگر بخواهيم رشد تفكر يا قوه انديشه‌ورزي كودک را افزايش دهيم بايد تفكر همگرا و قالب‌پذير را به تفكر واگرا و قالب‌ساز تبديل كنيم. در تفكر همگرا، ذهن پاسخ‌مدار بار مي‌آيد ولي در تفكر واگرا ذهن مسأله‌مدار است. در اولي تفكر بيروني وي در دومي خود انگيخته، دروني و جوشنده است. اين معنا همان مفهوم تعقل واگرا در آموزه‌هاي قرآني و نهج البلاغه مي‌باشد.

3- حفظ كرامت انساني

يكي از مباني و اركان تمدن سازي اسلامي حفظ كرامت انساني است. آدمي صرف نظر از اين كه متعلق به چه جامعه‌اي باشد، از ويژگي‌هاي بنيادين برخوردار است. يكي از اين ويژگي‌ها كرامت انساني است. اعتقاد به كرامت و عزت نفس انسان‌ها، تأثير مستقيمي در ايجاد اعتماد به نفس، حس خود ارزشمندي، اجتناب از كارهاي پست و ... كه همگي از لوازم مورد نياز براي پويايي فكر و يكي از مباني نظري تمدن سازي از منظر اسلام محسوب مي‌شود.

قرآن كريم بر حفظ شخصيت و كرامت افراد بسيار تأكيد دارد و توجه نمودن به اين امر موجب پرورش تفكر خلاق و رشد و شكوفايي استعدادهاي آدمي مي‌گردد. به عبارت ديگر حفظ عزت نفس انسان‌ها سبب شده تا هر شخص قدر و منزلت خويش را بداند، به خودباوري رسيده، و اين حس خود ارزشمندي او را براي رسيدن به كمال و موفقيت‌ها مساعدت نموده و از انجام كارهاي ناشايست كه در جايگاه انساني نيست، دور نمايد؛ يعني شخصيت دادن به انسان‌ها خود راهي براي هدايت آن‌هاست.

خداوند متعال مي‌فرمايد: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ و رَزَقْنَاهُم مِنَ الطَّيبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَي كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً» (الإسراء/70)

يكی از طرق تربيت و هدايت، همان دادن شخصيت به افراد است، قرآن مجيد به دنبال بحث‌هايی كه مشركان و منحرفان در آيات گذشته داشت، در اين جا به بيان شخصيت والای نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او می‌پردازد، تا با توجه به اين ارزش فوق العاده به آسانی گوهر خود را نيالايد و خويش را به بهای ناچيزی نفروشد. (مكارم شيرازي/1374)

مولاي متقيان در نامه‌اي خطاب به مالک اشتر ضمن ارائه راه‌کارهاي رسيدن جامعه به سعادت و کرامت، به او سفارش مي‌کند که کرامت انسان‌ها (چه مسلمان و چه غير مسلمان) را به گونه‌اي پاس دار که دوست داري با تو چنان برخورد شود «وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ». (نهج‌البلاغه/نامه 53)

امام علي -عليه السلام- ارزش انسان را به حدي بالا و والا معرفي مي‌کند که حتي تمام دنيا هم نمي‌تواند قيمت او باشد. «أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللُّمَاظَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا». (نهج‌البلاغه/حکمت456) آن بزرگوار در بياني ديگر فرمود «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ». (نهج‌البلاغه/حکمت449)

يکي از نمودهاي مهم سربلندي و کرامت انسان بهره‌وري صحيح از نعمت‌هاي دنيايي و آخرتي خداست که زمينه رسيدن انسان به آن نعمت‌ها فقط پذيرش هدايت الهي است. گرچه اکثر مردم از پذيرش آن غفلت نموده و همه نعمت‌ها را از دست داده‌ و تنها به دنياي زودگذر دل بسته‌اند. چنان که امام علي –عليه السلام- در نيايش عارفانه فرموده است: «سُبْحَانَكَ خَالِقاً وَ مَعْبُوداً بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَاراً وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَةً مَشْرَباً وَ مَطْعَماً وَ أَزْوَاجاً وَ خَدَماً وَ قُصُوراً وَ أَنْهَاراً وَ زُرُوعاً وَ ثِمَاراً ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِياً يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَ لَا فِيمَا رَغَّبْتَ رَغِبُوا وَ لَا إِلَى مَا شَوَّقْتَ إِلَيْهِ اشْتَاقُوا». (نهج‌البلاغه/خطبه109)

شناخت کرامت انسان، شامل جنبه هاي وجودي و ذاتي و جنبه هاي نگهداري، تقويت و تعالي دارد؛ به عبارت ديگر، شناخت بايدها و نبايدها براي پاس داشت کرامت انسان به شناخت استعدادها و داشته هاي او وابسته است. درست است که در قرآن آيات فراواني راه هاي رسيدن به کمال هويتي انسان و قوس صعود را نشان داده؛ اما آيات ديگري هم از اصالت، شرافت و بزرگي جايگاه انسان سخن گفته و براساس آن لوازمي را مترتب ساخته و اين منزلت ذاتي و وجودي آثار و حقوق را براي انسان ايجاد کرده است. از آن جمله که اين ارزش به همه انسان ها، صرف نظر از نژاد، عقيده، مذهب و گرايش سياسي فرهنگي و جغرافيايي مربوط است. از آن جمله، همان گونه که در نهاد او اراده و اختيار قرار داده، در بيرون آزادي، ايجاد شرايط و فرصت انتخاب را براي همه قرار داده است. بنابراين کرامت انسان در قرآن،

تنها شناسايي حقيقت وجودي انسان نيست، شناخت حقوق و بايدها و نبايدهاي اجتماعي و فرهنگي او نيز هست. پذيرفتن شخصيت، استعداد و مجموعه بايدها و نبايدها در حق چنين موجودي است، چنان كه پذيرفتن اراده و اختيار، توصيفي از مجموعه اي از اصول و راه‌كارها در شكل برخورد با وي در حوزة تربيتي، اجتماعي و سياسي است. (ايازي/1380)

قرآن كريم نگرش جامعه اشرافي و طبقاتي را به موضوع دين‌باوري افراد عادي اين گونه بيان مي‌كند: «قَالُوا أَ نُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ» (الشعراء/111)

مقصود مردم از اينكه به نوح عليه السلام گفتند: پيروان تو افراد پست هستند، اين بوده كه شغل پست و كارهای كوچك دارن و لذا آن جناب پاسخشان داد به اينكه «وَ ما عِلْمِي بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» (الشعراء/112) و ظاهرا قوم نوح -عليه السلام- ملاك شرافت و كرامت را اموال و فرزندان و پيروان بيش‌تر مي‌دانستند، هم‌چنان كه از دعای نوح -عليه السلام- كه عرضه داشت «رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَساراً» (نوح/21)، اين معنا به خوبی بر مي‌آيد، يعني استفاده مي‌شود كه مرادشان از ارذلون، بردگان و فقراء و صاحبان مشاغل پست و خلاصه كسانی است كه اشراف و اعيانشان ايشان را سفله و فرومايه مي‌خواندند و از مجالست و معاشرت با آنان ننگ داشتند. (طباطبايي/1417)

سيد قطب نيز منظور از «الْأَرْذَلُونَ» را فقراء مي‌داند. اين نوع نگرش‌هاي طبقاتي و رفتارهاي تعصب‌آلود با كرامت و عزت انسان‌ها سازگاري ندارد و اديان الهي با محو اين قبيل دسته‌بندي‌ها، عزت و كرامت افراد سركوب شده را به آن‌ها باز مي‌گرداند. (سيد قطب/1412)

بر اساس آيات قرآن يكي از مهم‌ترين عوامل بالندگي و كرامت انساني و عزت نفس انسان‌ها، خداباوري است. «مَن كانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» (فاطر/10) لذا امام علي‌بن‌ابي‌طالب -عليه السلام- در مناجات شعبانيه براي فراهم شدن زمينه‌هاي اين كرامت و رسيدن به بارگاه عز قدس ربوبي به اين حقيقت اشاره نموده و به خداوند عرض مي‌كند: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الانْقِطَاعِ إِلَيكَ وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ.» (قمي/1386)

در نهج البلاغه امام علي -عليه السلام- هنگامي كه از شهادت به توحيد و خداباوري صحيح خود سخن

مي‌گويد، آن را ارزنده‌ترين عامل بالندگي و سعادت در دنيا و آخرت معرفي مي‌كند: «اَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ شَهادَةً مُمْتَحَناً إِخْلاصُهَا مُعْتَقَداً مُصاصُهَا نَتَمَسَّكُ بِهَا أَبَداً مَا أَبْقَانَا وَ نَدَّخِرُهَا لِأَهَاوِيلِ مَا يَلْقَانَا فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ وَ فَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ وَ مَرْضَاةُ الرَّحْمَنِ وَ مَدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ». (نهج‌البلاغه/خطبه2)

در جايي ديگر، خداباوري و توحيد نگري را حتي براي ستمگران نيز سودمند دانسته و آن را موجب تأخير در كيفر آنان ذكر مي‌كند: «أَحْلِفُوا الظَّالِمَ إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللّهِ وَ قُوَّتِهِ فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِباً عُوجِلَ الْعُقُوبَةَ وَ إِذَا حَلَفَ بِاللّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ لِأَنَّهُ قَدْ وَحَّدَ اللّهَ تَعَالَى». (نهج البلاغه/حكمت 253) پس خداباوري در هر حال عامل سربلندي و كرامت انسان مي‌باشد.

4- طاغوت زدايي و انحصار خشيت الهي

سيستمي كه نظام خلقت انسان‌ها بر پايه آن بنا شده است، همانا آزادي انسان‌هاست؛ بدين معنا كه فقط عبد الله باشند و ولايت الله را پذيرفته و زير ولايت غير او نروند.

خداوند متعال مي‌فرمايد «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ أُولئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فيها خالِدُون» (البقرة/257).

انسان از همان آغاز خلقت، دارای نوری فطری است كه نوری است اجمالی، اگر مراقب او باشند ترقی مي‌كند، و تفصيل مي‌پذيرد، چون در همان اوان خلقت نسبت به معارف حقه و اعمال صالح به تفصيل نور ندارد، بلكه در ظلمت است، چون تفصيل اين معارف برای او روشن نشده، پس نور و ظلمت به‌ هم جمع مي‌شوند (طباطبايي/1417)

خداوند متعال در لزوم طاغوت‌زدايي مي‌فرمايد: «وَ مَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا» (النساء/119)

انسان در نظام هستي يا در مسير درجات و ولايت الهي حركت مي‌كند يا در مسير دركات و ولايت شيطاني. اگر در مسير ولايت الهي قرار گيرد، به جايي مي‌رسد كه ابتدا محب و سپس محبوب خداي سبحان مي‌شود اما كسي كه در مسير دركات شيطاني حركت مي‌كند، ابتدا به جايي مي‌رسد كه شيطان در دل او آشيانه مي‌كند و سپس با زبان او سخن مي‌گويد و با چشم او مي‌بيند تا جايي كه سخن انسان جز گناه و نگاهش جز معصيت نباشد.

اميرالمؤمنين علي -عليه السلام- در مذمت اتباع شيطان مي‌فرمايد: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَاكاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ». (نهج‌البلاغه/خطبه7)

هدف انبيا آزادسازي انسان‌ها از بندگي و بردگي يكديگر و به عبارت ديگر همان طاغوت‌زدايي است. قرآن كريم مي‌فرمايد: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ» (آل عمران/64) در اين آيه آزادي اجتماعي بيان شده است. چراكه مي‌فرمايد بعضي از ما بعضي ديگر را به بردگي نگيرد. به گفته امير المؤمنين علي-عليه السلام- «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً». (نهج‌البلاغه/نامه31)

طبق فرمايش امام-عليه السلام- هر چيزی كه خيری نداشته باشد، سزاوار نيست كه انسان در پی آن رود و به خاطر آن طوق بردگی ديگران را به گردن اندازد. (ابن ميثم/1362)

در داستان حضرت موسي -عليه السلام- به صراحت به اين هدف والا اشاره شده است. «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ... (18) وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (الشعراء/22-18).

از ويژگي‌هاي طاغوت‌ها و فراعنه همه زمان‌ها خودرأيي آن‌ها و بستن راه انديشه براي ديگران است،

با اين توجيه كه رأي و نظر و عقيده آن‌ها از همه بهتر است. موضوعي كه دقيقاً در قرآن كريم به آن اشاره شده است. در داستان مؤمن آل فرعون، كه قصد بيداري مردم را داشت، فرعون به او پاسخ مي‌دهد «قَالَ فِرْعَوْنُ مَآ أُرِيكُمْ إِلَّا مَآ أَرَيٰ وَمَآ أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» (غافر/29) اين همان مفهومي است كه ما در انديشه اسلامي، آن را طاغوت‌زدايي مي‌ناميم و لازمه تمدن سازي اسلامي بر اساس آن بنا نهاده شده است. فرد مؤمن خلاق مي‌تواند هر آنچه را كه در ذهن دارد، ابراز و عملياتي كند.

طاغوت‌زدايي ميسر نمي‌شود مگر با انحصار خشيت از خداوند و نترسي و نهراسي از غير او، راهي كه خداوند متعال آن را بارها در قرآن كريم به عنوان يكي از صفات انسان‌هاي با ايمان ذكر كرده است. «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُواْ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» (آل‌عمران/173) و يا «أَلَا تُقَتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُواْ أَيْمَنَهُمْ وَ هَمُّواْ بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤمِنِينَ» (التوبه/13) و يا «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللَّهَ وَ كَفيٰ بِاللَّهِ حَسيباً» (الأحزاب/39).

ايمان صحيح به اين است كه مؤمن جز از پروردگارش نترسد و به غير او توجه نكند و از آنجا كه همه انسان‌ها اعم از زن و مرد با هم برابرند و داراي كرامت انساني و تنها امانتدار الهي هستند، پس نبايد به هيچ عنوان اين حق از آن‌ها سلب شود و زورگويي به آن‌ها ممنوع است و از سوي ديگر اين عزت نفسي را كه خداوند متعال در آنها به وديعه نهاده، جلوي زير بار ظلم و استكبار طاغوت‌هاي زمان رفتن آن‌ها را مي‌گيرد.

سر اينكه مي‌فرمايد گفتار منافقين ايمان مؤمنين را بيشتر كرد، اين است كه در طبع آدمی نهفته است كه وقتی از ناحيه كسی و يا كسانی نهی می‌شود از اينكه تصميمی را كه گرفته عملی سازد، در صورتی كه به آن اشخاص حسن ظن نداشته باشد نسبت به تصميم خود حريص‌تر می‌شود و همين حريص‌تر شدن باعث مي‌شود كه نيروهای خفته‌اش بيدار و تصميمش قوی‌تر شود، و هر چه آنان بيشتر منعش كنند و در منع اصرار بورزند او حريص‌تر و در عملی كردن تصميم خود جازم‌تر شود، و اين در مورد كسی كه خود را محق و سزاوار دانسته و در كارهايش خود را معذور بداند، تاثير بيشتری دارد تا در مورد ديگران، و لذا مؤمنين صدر اسلام و غير ايشان را می‌بينيم كه در اطاعت از امر خدا هر چه بيشتر مورد ملامت و منع مانعين قرار می‌گرفتند ايمانشان قوی‌تر و در تصميم خود محكم‌تر و در نبرد شجاع‌تر می‌شدند.

(طباطبايي/1417)

انسان فطرتاً موجودي است آزاد، مستقل و انديشمند كه وجه تمايز او از جانداران ديگر نيز در همين نكته مي‌باشد. ولي گاهي تحت تأثير القائات و سلطه‌گري‌هاي اهريمنان از هويت اصلي خويش فاصله گرفته و تحت سلطه شيطان‌ها و يا شيطان‌صفتان قرار مي‌گيرد و زمينه از خود بيگانگي او از همين رهگذر ايجاد مي‌شود.

از ويژگي‌هاي شاخص انسان‌هاي خلاق، شجاعت و خط‌شكن بودن آن‌هاست. كساني كه از موانع كوچك سر راه خود نمي‌ترسند و پشت سر آن‌ها نمي‌ماند.

امام -عليه السلام- در نهج البلاغه، نگرش اولياي الهي را به دنيا غير از نگرش انسان‌هاي عادي و عامه مردم دانسته، به مراتب آن را برتر معرفي نموده است، تا جايي كه آنان را وسيله معرفي قرآن و قرآن را معلم آنان ناميد. پس خداباوري سبب نگرش درست انسان به دنيا، و آن نيز نشانه سبب نهراسي از غير خدا مي‌شود. «فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ ... بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَ بِهِ عَلِمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا لَا يَرَوْنَ مَرْجُوّاً فَوْقَ مَا يَرْجُونَ وَ لَا مَخُوفاً فَوْقَ مَا يَخَافُونَ» (نهج‌البلاغه/حكمت432) فقط انسان بايد در برابر خداي خويش ترسان باشد. «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً ... رَاقَبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ» (نهج البلاغه/خطبه76) آن چه در عصر حاضر، عملاً در سيره امام خميني(ره) شاهد آن بوديم؛ همان مفهومي كه روان‌شناسان جزو ويژگي‌هاي اصلي شخص خلاق ياد مي‌كنند.

5- آزاد انديشي

نتيجه انحصار خشيت الهي و طاغوت‌زدايي، چيزي جز آزاد انديشي نخواهد بود. و آزاد انديشي از اركان تمدن سازي خواهد بود. هر آن كس كه آزاد انديش شود، از زير يوغ ظلم و استكبار طاغوتيان رهايي يافته، مي‌تواند درست انديشه كند و تحت ولايت خداوند متعال قرار گيرد. از نيازهاي اوليه و ضروري پويايي فكر و انديشه آزاد انديشي است تا بتواند با شجاعت و دور شدن از سنت‌هاي گذشتگان، با فكري نو به خلق اثري تازه دست يابد.

از لوازم آزاد انديشي تقليد نكردن است. شخص آزاد انديش هيچ‌گاه تقليد كوركورانه نمي‌كند.

در قرآن کریم تقلید کورکورانه، بسیار مذموم و از بین‌برنده عقل انسان شمرده شده است. «وَ إِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَیْنَا عَلَیْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ شَیْئًا وَلَا یَهْتَدُونَ». (البقره/170)

کما این که آیه «وَ کَذَالِکَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ فی قَرْیَةٍ مِّن نَّذِیرٍ إِلَّا قَالَ مُترَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلی ءَاثَارِهِم مُّقْتَدُون» (الزخرف/23) به همین حقیقت اشاره دارد.

خداوند کسانی را که در قیامت جرم گمراهی خود را به بهانه پیروی از پیشوایان خود می‌خواهند از بین ببرند، سرزنش می‌فرماید و مورد مذمت و بدگویی قرار می‌دهد. «وَ قالُوا رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ کُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلَا، رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیرا» (الأحزاب/67) و موقعی که پیروان شیاطین با پیشوایان خود، در جهنم قرار می‌گیرند با آنان مخاصمه می‌کنند و می‌گویند «تَاللَّهِ إِنْ کُنَّا لَفِي ضَلالٍ مُبِینٍ إِذْ نُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ» (الشعراء/98).

امام صادق -علیه السلام- خطاب به یکی از اصحاب خود فرمود «لا تَکونَنَّ إمَّعَةً، تقولُ : أنا مَع الناسِ و أنا کَواحِدٍ مِن الناسِ» (صدوق/1403).

امام علي -علیه السلام- از اطاعت بزرگان و شخصیت‌ها برحذر می‌دارد. «أَلا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِکُمْ وَ کُبَرَائِکُمْ الَّذِینَ تَکَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِم وَ أَلْقَوُا الْهَجِینَةَ عَلَی رَبِّهِمْ وَ جَاحَدُوا اللَّهَ عَلَی مَا صَنَعَ بِهِم » (نهج البلاغه/ خطبه 192).

6- علم آموزي

یکي از شیوه هایي که قرآن کریم آن را موجب شکوفایي عقل می‌داند، علم آموزي است. علم‌آموزي سرآغازي براي تمدن سازي خواهد بود. «وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما یَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُون». (العنکبوت/43)

سعي و تلاش وافر علمي، موجب باروري و رشد و نضج عقل فطري مي‌شود؛ از اين رو آگاهي حداقل جامع در موضوع مورد پژوهش، شرط خلاقيت، نوآوري ، شكوفاييو تمدن‌سازي خواهد بود.

به بيان ديگر متفكر خلاق آن شخصي است كه هم علم مورد نياز در حوزه فعاليتش را داشته باشد تا كارخانه‌اش بدون مواد خام و بي‌محصول نماند، و علاوه بر آن، از درون خود قدرت تفكر، تجزيه و تحليل داشته باشد تا منجر به محصول و اثري تازه گردد.

اين نكته را بايد مد نظر قرار داد مفهومي كه ما از علم در نظر داريم با معلومات متمايز است. منظور از علم‌آموزي، آميخته شدن علم با عقل انسان است و يا به عبارت ديگر پرورش علم در وجود انسان مي‌باشد. بنابراين در تعليم و تربيت بايد مجال فكر كردن به دانش آموز داده شود و او به فكر كردن بر روي داده‌هايش ترغيب گردد.

از طرف ديگر خداي متعال تأكيد مي‌فرمايد: «وَلا تَقفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ إِنَّ السَّمعَ وَالبَصَرَ وَالفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنهُ مَسئوًلا»(الإسراء/36). پس در واقع با علم و يقين است كه مي‌توان پيش رفت و با حدس و گمان نمي‌توان سخن گفت، چرا كه هر يک از اعضاي ما جداگانه مورد بازخواست واقع مي‌شوند.

سخن و قضاوت به علم و توقف هنگام عدم علم، دو نكته اساسي است كه به عنوان حق الهي در اين زمينه مطرح شده است. حق الهي بر بندگان اين است كه بگويند آنچه را مي‌دانند و از قضاوت بايستند، نسبت بدانچه نمي‌دانند». سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ-عليه السلام- مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ قَالَ أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَ يَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ.»
(كليني/1407/1/43)

حديثي ديگر تذكر مي‌دهد كه خداوند در كتابش، بندگانش را به دو ويژگي ملزم نموده است اول اين كه سخني نگويند مگر اين كه بدانند و دوم آن كه رد نكنند آنچه را نمي‌دانند. (إِنَّ اللَّهَ خَصَّ عِبَادَهُ بِآيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا وَ لَا يَرُدُّوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَل «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَّا يَقُولُواْ عَلىَ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (الأعراف/169) و قال «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»). (يونس/39) (كليني/1407/1/43)

از نگاه قرآني، اولاً عقل جز بر بستر علم نمي‌روید. «وَ تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (العنکبوت/43) و ثانیاً راه علم با تبیین هموار مي شود «ذَالِكَ يُبَينِ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون». (البقره/242)

"سخن به علم" متكي بر پژوهش‌ها و مستندات علمي، بر خلاف مشهورات رایج در محیط‌هاي علمي و "توقف هنگام عدم علم" با وجود شهرت علمي امري مشكوک، امري بس دشوار و نیازمند سعه صدر و روحیه حقیقت‌جویي و فروتني علمي است. طبعاً تحقق این معنا، خود نیازمند تمرین آزاد اندیشي و اندیشه‌ورزي با مستند معتبر در نظام آموزشي از همان ابتداي تعلیم و تربیت است که لازمه آن وجود نظام آموزشي با كادر مدیریتي و آموزش خلاق است و الا با مدیریت و معلم فاقد تفكر خلاق، تحقق نوآوري و شكوفایي علمي و تمدن سازي اسلامي آرزویي بیش نخواهد بود.

آیه36 سوره إسري علاوه بر این كه طرز تفكر صحیح كه همان تبعیت كردن از اموري است كه انسان در آن‌ها كسب یقین نموده است را به ما مي‌آموزد، مهم‌ترین اسباب و وسایل كسب یقین كه همان سمع و بصر و فؤاد مي‌باشند را خاطر نشان مي‌سازد تا از آن‌ها براي كسب علم بهره‌برداري نماید، و به اوهام و مظنونات اتكاء نكند. انسان به وسیله حس شنوایي معارف دیگران را به خود منتقل ساخته و با قوه بینایي عوالم متنوع محیط را درک مي‌كند و با عقل و دل میان حق و باطل و مفید و مضر، امتیاز برقرار مي‌سازد.

در آیات متعدد قرآن كریم علم‌آموزي بسیار با فضیلت شمرده شده است، مقام عالم مؤمن را جداي از سایر مؤمنین دانسته «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (المجادله/11)، عالمان را به هیچ وجه با غیر خود برابر نمي‌داند «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (الزمر/9) و علم را شرط زمامداري «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوَا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (البقرة/247) و مدیریت حكومت «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيم» (یوسف/55) مي‌داند.

علم‌آموزي به بارور شدن معرفت و شناخت فرد منجر مي‌گردد. مولاي متقیان در این باره مي‌فرماید: «لِقَاحُ المَعرِفَةِ دِرَاسَةُ العِلمِ» و نیز «الْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ وَ

التّ َجَارِبِ». (تميمي آمدي/1366)

امام علي -عليه السلام- در سخني كه خطاب به كميل بن زياد نخعي دارد، در ارزش علم فرموده است: «يا كُمَيْلُ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ يَزْكُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ وَ صَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ يَا كُمَيْلَ بْنَ زِيَادٍ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْأُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ يَا كُمَيْلُ هَلَكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءٌ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ». (نهج البلاغه/حكمت147)

در جاي ديگري حضرت يكي از نشانه‌هاي پرهيزكاران را حريص در كسب دانش معرفي مي‌كند: «مِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ وَ حَزْماً فِي لِينٍ وَ إِيمَاناً فِي يَقِينٍ وَ حِرْصاً فِي عِلْمٍ وَ عِلْماً فِي حِلْمٍ». (نهج البلاغه/خطبه193)

آفت علم‌آموزي، علم‌زدگي است و لزوم انسجام بين علم و عمل ضروري است. مولاي متقيان مي‌فرمايد: «اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رُوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رُعَاتَهُ قَلِيلٌ» (نهج البلاغه/حكمت98) «وَ آخَرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَ لَيْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلِ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ وَ يُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ يَقُولُ أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِيهَا وَقَعَ وَ يَقُولُ أَعْتَزِلُ الْبِدَعَ وَ بَيْنَهَا اضْطَجَعَ فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدَّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ». (نهج البلاغه/خطبه87)

امام علي -عليه السلام- هر كسي را كه از علم و دانش برخوردار است ولي از آن در جهت شكوفا ساختن عقل خويش و زدودن جهل خود استفاده نمي‌كند و فقط معلوماتي را روي هم انباشته است، بسيار مذمت فرموده است «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» (نهج البلاغه/حكمت107) در نتيجه برخورداري از دانش صرف كه با عمل نياميخته و غبار جهل را از ذهن انساني

نزدوده است، نمي‌تواند موجب سعادتمندي انسان باشد.

7- تجربه‌اندوزي

استفاده از تجربه ديگران و بهره‌گيري از اندوخته و تجارب ملل ديگر، راه ديگري است در پرورش انديشه اي پويا و تمدن سازي؛ چنان‌چه در پيشرفت تمدن‌ها و ايجاد تحولات اجتماعي چنين عاملي به طور مشهود، ملاحظه مي‌شود.

يكي از ادله دعوت مكرر قرآن به سير در زمين و مطالعه در احوال پيشينيان «قُلْ سِيرُواْ فىِ اْلأَرْضِ فَانظُرُواْ» (النم/69)،(لالعنكبوت/20)، (الروم/42) همين بهره‌گيري از تجارب آنان است تا به رشد و شكوفايي عقل انسان‌ها بيانجامد. «الْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ وَ التَّجَارِبِ». چنان كه امام علي-عليه‌السلام- خطاب به فرزندش امام حسن مجتبي -عليه السلام- مي‌فرمايد: «الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِب وَ خَيْرُ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ» (نهج البلاغه/نامه31) و نيز «فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغِلَ لُبُّكَ لِتَسْتَقْبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَ تَجْرِبَتَهُ فَتَكُونَ قَدْ كُفِيتَ مَئُونَةَ الطَّلَبِ وَ عُوفِيتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيه». (نهج البلاغه/نامه31)

اميرمومنان علد-عليه السلام- در ضمن نامه‌اى به ابوموسى اشعرى بدين حقيقت اشاره نموده است: «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِبَة». (نهج البلاغه/نامه78)

نكته‌اي كه ب امام علي -عليه السلام-، در ضمن نامه‌اي كه خطاب به مالک اشتر است، بيان مي‌فرمايد توجه به صحيح و يا سقيم بودن تجربه و اقتدا كردن به آن‌چه صحيح و نيكوست، كه در حقيقت خود نوعي عبرت‌آموزي است، مي‌باشد: «وَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنَا] أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِيهَا وَ تَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَهِدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا». (نهج البلاغه/نامه53)

از آنجا كه انديشه خلاق در حقيقت، اجتهاد از ذخائر و اندوختههاي ديگران و تقويت شده آن است. دقيقا امام علي -عليه السلام- در بيان خود و وصيت خويش به فرزندش امام حسن-عليه السلام- به اين نكته اشاره ميفرمايد: «وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَ الِاقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ الْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدَعُوا أَنْ نَظَرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاظِرٌ وَ فَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ». (نهج البلاغه/نامه31)

امام علي -عليه السلام- مراحل و نكات حساس روش تجربه اندوزي را در بيان خود جمع كرده و ميفرمايد: «فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِتَفَهُّمٍ وَ تَعَلُّمٍ لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَ عُلَقِ الْخُصُومَاتِ ... وَ تَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبْهَةٍ أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعَ وَ تَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ وَ كَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمّاً وَاحِداً فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ». (نهج البلاغه/نامه31)

8- تلاش مستمر علمي

يكي از مؤثرترين عوامل بالندگي انسان تلاش و پشتكار در امور مثبت مادي و معنوي است،بدوت ترديد در تمدن سازي اسلامي نيز تنبلي و سست عنصري مانع بزرگي بر سر راه سعادت و بالندگي انسان به حساب ميآيد.

به قدري اسلام به تعليم و تعلم بها داده است كه در قرآن كريم خداي متعال امر ميفرمايد همه به جهاد نروند و عدهاي به تفقه در دين بپردازند. «وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»(التوبه/122) اين مسأله دقيقا تبيينكننده لزوم تلاش مستمر علمي از منظر آموزههاي قرآن كريم است كه چيزي جز رشد و توسعه وپيشرفت و آباداني دربرنخواهد داشت.

تمركز پژوهشگر بر موضوع و استمرار بر آن در شرايط و حالتهاي گوناگون، زمينه درگيري ضمير انسان

با موضوع را فراهم مي‌كند. اين درگيري باطني با موضوع همچون قفل شدن موشک فكر بر هدف حل مسأله است كه در فرصت مناسب به هدف اصابت مي‌كند؛ اگرچه به ظاهر انسان هنگام جرقه زدن و كشف راه حل به امر ديگري اشتغال داشته باشد. بستر سازي فوق از رهنمودهاي لقمان حكيم به فرزندش در مسير علم و معرفت و تحقيق و پژوهش و مشورت مي‌باشد: «واجهد رأيک لهم إذا استشاروک، ثم لا تعزم حتي تثبت و تنظر و لا تجب في مشورة حتي تقوم فيها و تقعد و تنام و تأكل و تصلي و أنت مستعمل فكرتک و حكمتک في مشورتک...». "و نظرت را در نهايت سعي و تلاش، براي طالبان حل مسأله به كار انداز، آنگاه كه از تو به مشورت نظر خواستند، سپس، تصميم خويش را قطعي مكن مگر آنكه ثبات به خرج دهي و با دقت بنگري و در هيچ مشورتي پاسخ نده تا آنكه در آن بپاخيزي و بنشيني و بخوابي و بخوري و نماز گزاري، در حالي كه فكر و حكمت خويش را پيرامون موضوع مشورت به كارگيرنده‌اي. (نقي پورفر/1390)

ضرورت درگير شدن با موضوع، در شرايط مختلف زماني، مكاني و نفساني متفاوت است؛ از اين رو ضرورت دارد پژوهشگر از حداكثر ظرفيت وجودي خويش براي حل مسأله با روش مواجهه دادن خويش با مسأله در شرايط گوناگون استفاده كند. علاوه بر آن، حضور در صحنه و مواجهه از نزديک با مشكل و مسأله و تجربه آن، نقش ويژه‌اي در انعكاس رواني مناسب از ابعاد مختلف موضوع و تأثير گذاري آن در درک و حل صحيح مسأله دارد: «لَيْسَ الْخَبَرُ كَالْمُعَايَنَةِ». (صدوق/1398 /2/387)

به قدري حركت و تلاش مداوم انسان‌ها در مسير حق اهميت دارد كه در تعبيري آن حضرت انسان را برتر از آن مي‌داند كه به پر كردن شكم خود مشغول بوده و از هدف متعالي انسان بازماند: «فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلَفُهَا». (نهج البلاغه/ نامه45)

9- مشورت‌پذيري و هم‌افزايي

براي دستيابي به پيشرفت و توسعه پايدار نيازمند مشورت و هم‌افزايي هستيم. مشورت در لغت استخراج شيره عسل است و در اصطلاح، استخراج رأي أحسن از طريق مجادله و گفت‌وگوي با يكديگر است.

قرآن كريم در موارد متعددي امر به مشورت نموده است: «فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ

اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ». (آل عمران/159)

اصل مشورت، يک ضرورت عقلي و شرعي است تا بدانجا که يک سوره به اين عنوان در قرآن کريم آمده است و در آن امر به مشورت را به عنوان شاخص برجسته و رايج جامعه اهل ايمان در تدبير امورشان معرفي ميکند: «وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُواْ الصَّلَوةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُون». (الشوري/38)

آيه شريفه، جامعه گوش به فرمان خدا را با سه ويژگي پايدار اقامه صلوه، مشورت و انفاق، توصيف ميکند و نماز، نماد و محور حق ا، و انفاق محور حق الناس است که کل دين را در بر ميگيرند؛ از اين رو در منطق قرآن، مشورت، راهکار شناخت و تحقق صحيح و احسن حق ا و حق الناس است.

«در ميان اوامر الهی مسائل بسيار مهمی وجود دارد که مهمترين آنها" نماز" است، ... بعد از آن مهمترين مسأله اجتماعی همان اصل "شوری" است که بدون آن همه کارها ناقص است، يك انسان هر قدر از نظر فکری نيرومند باشد نسبت به مسائل مختلف تنها از يك يا چند بعد مينگرد، و لذا ابعاد ديگر بر او مجهول ميماند، اما هنگامی که مسائل در شوری مطرح گردد و عقلها و تجارب و ديدگاههای مختلف -به كمك هم بشتابند، مسائل کاملا پخته و کم عيب و نقص ميگردد، و از لغزش دورتر است. خود پيامبر صلي ا عليه و آله و سلم- با اينکه عقل کل بود و با مبدء وحی ارتباط داشت در مسائل مختلف اجتماعی و اجرايی، در جنگ و صلح و امور مهم ديگر، به مشورت با ياران مينشست، و حتی گاه نظر آنها را ترجيح ميداد با اينکه مشکلاتی از اين ناحيه حاصل ميشد، تا الگو و اسوهای برای مردم باشد، چرا که برکات مشورت از زيانهای احتمالی آن به مراتب بيشتر است و آخرين توصيفی که در اين آيه مطرح شده انفاق است و تنها انفاق در مسائل مالی را بيان نميکند بلکه انفاق از تمام آنچه خداوند روزی داده است از مال از علم از عقل و هوش و تجربه از نفوذ اجتماعی و خلاصه از همه چيز.» (نقي پورفر/1390)

بنابراين فقدان جريان مشورت، جامعه را در مسير نافرماني امر خدا و تضييع حق ا و حق الناس و در مسير ضلالت و تبعيت از جهل و شهوت و هواي نفس قرار ميدهد.

از جمله مهمترين فوايد مشورت همانگونه که از کلام امام -عليه السلام- اتخاذ ميشود، افزايش قدرت تفکر خواهد بود. امام علي-عليه السلام- به مالک اشتر چنين فرمان ميدهد: «وَ أَكْثِرْ مُدَارَسَةَ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةَ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ وَ

إِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ». (نهج البلاغه/نامه53)

مجالست با دانشمندان و برپايي همايش‌هاي علمي و طرح مسائل مهم و دقيق اجتماعي و فرهنگي، انگيزه مهمي براي تحريک انديشه‌ها و توليد تفکر خلاق است. «لَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ». (نهج‌البلاغه/حکمت113)

در اهميت مشورت با اهل خبره در پرورش و فزوني عقل و رشد و هدايت انسان همين بس که اميرمؤمنان علی -عليه السلام- فرموده است: «لا يَستغني العاقلُ عَن المُشاوَرة» و نيز «نِعمَ المُظَاهرةُ المُشاوَرَة». (تميمي آمدي/1366/716/788)

مشورت امري همگاني است، هر مدير يا رهبر گروهي نيز براي تصميم‌گيري‌هاي خود به مشورت با ديگران و نظرخواهي از آنان نياز دارد. در اين خصوص امام علي-عليه السلام- فرموده است: «مَن استَبَدَّ بِرَأيه هَلَکَ، وَ مَن شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَکَها فِي عُقُولِهَا». (نهج البلاغه/حکمت161)

10- اخلاص در عمل در پرتو انگيزه الهي

قصد تقرب به سوي کمال مطلق خوبي‌ها و ارزش‌ها موجب انگيزش دائمي تلاش و فعاليت انسان مؤمن است که منجر به پويايي تفکر و از جمله تمدن‌سازي خواهد شد.

در اين راستا، اخلاص در نيت، شرط اساسي تأثيرگذاري مفيد بر شخصيت، اعمال و نتايج محسوب مي‌شود. از اين رو منطق ديني، صرفا دين خالص را مورد پذيرش خداوند معرفي مي‌کند: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الخَالِصُ». (الزمر/3)

پر واضح است پيوندي عميق ميان نيت خالص و انگيزه الهي وجود دارد. در اين آيه شريفه به اين مطلب تأکيد شده است. «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ الَّذِينَ هَاجَرُواْ وَ جَاهَدُواْ فىِ سَبِيلِ اللَّهِ أُوْلَئكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيم». (البقره/218)

از ديدگاه اسلام رمز توفيقات و موفقيات انسان‌ها در گرو تلاش و نيت خالص آن‌هاست. براي کسب موفقيت

باید این راه را پیمود. قرآن کریم می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ جَاهَدُواْ فِینَا لَنَهدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِین». (العنکبوت/69)

از آیه فوق پیدا است که هم تعبیر به" جهاد" تعبیر وسیع و مطلقی است و هم تعبیر" فینا"، بنابراین هر گونه جهاد و تلاشی را که در راه خدا و برای او و به منظور وصول به اهداف الهی صورت گیرد شامل می‌شود، خواه در طریق کسب معرفت باشد، یا جهاد با نفس، یا مبارزه با دشمن یا صبر بر طاعت، یا شکیبایی در برابر وسوسه معصیت، یا در مسیر کمك به افراد مستضعف، و یا انجام هر کار نیك دیگر.کسانی که در این راه‌ها به هر شکل و هر صورت برای خدا مجاهده کنند مشمول حمایت و هدایت الهی هستند. منظور از" سبل" راه‌های مختلفی است که به سوی خدا منتهی می‌شود: راه جهاد با نفس، راه مبارزه با دشمنان، راه علم و دانش و فرهنگ، خلاصه جهاد در هر یك از این راهها سبب هدایت به مسیری است که به خدا منتهی می‌شود.

این وعده‌ای است که خداوند مؤکدا به همه مجاهدان راهش داده، و با انواع تاکیدات (لام تاکید و نون تاکید ثقیله) آن را مؤکد ساخته و پیروزی و ترقی و موفقیت را در گرو دو چیز شمرده،" جهاد" و"خلوص نیت". جمعی از فلاسفه معتقدند که اندیشه و مطالعه و تفکر ایجاد علم و دانش نمی‌کند، بلکه روح انسانی را برای پذیرش صور معقولات آماده می‌سازد و هنگامی که روح انسانی آماده پذیرش شد فیض علم از خالق متعال و واهب الصور بر روح انسان پاشیده می‌شود. بنابراین انسان باید در این راه جهاد کند ولی هدایت به دست خدا است و اینکه در حدیث وارد شده است که علم به کثرت تعلیم و تعلم نیست بلکه نوری است که خداوند به قلب هر کس بخواهد و شایسته بداند می‌افکند نیز ممکن‌است اشاره به همین معنی باشد.

با خلوص نیت و انگیزه الهي، می‌توان به نوآوري دست یافت. البته نیت خالصي که با عمل و مجاهده همراه است. هر چه اعمال خالصانه‌تر باشد، نوآوري در آن‌ها بیشتر مشهود است. براي مثال آن‌ها که در زمینه تقسیر قرآن سیر و سلوک روحي و جاني داشته و با جان و دلشان قرآن را خوانده‌اند، هر مطلبي که می‌گویند نوآوري درونش نهفته است چرا که آرمانشان فقط قرآن بوده است. این مطلب چیزي است که به تجربه ثابت شده است.

کمک‌هاي غیبي گاهي به صورت فراهم شدن شرائط موفقیت است و گاهي به صورت الهامات و هدایت‌ها و روشنی‌ها و روشن بینی‌ها ولي باید دانست که این گونه الطاف غیبي گزاف و رایگان نیست، دو آیه از قرآن کریم گویاي این مطلب است. در مورد اول خداوند متعال می‌فرماید: «انْ تَنْصُرُوا اللَّه

يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ اقْدامَكُم» (محمد/7) يعني هم عمل و مجاهدت و كوشش شرط است و هم اخلاص و حسن نيت. در مورد دوم خداوند متعال ميفرمايد: «وَ الَّذينَ جاهَدوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ انَّ اللَّهَ لَمَعَ المُحْسِنين». (العنكبوت/69)

اين مفهوم را شهيد مطهري بدين صورت بيان ميكند: «يكي از انواع مددهاي غيبي الهامات و اشراقاتي است كه احيانا به دانشمندان ميشود و ناگهان دري از علم به روي آنها گشوده مي شود و اكتشافي عظيم رخ مي دهد. آنچه معمولا ما از راههاي حصول علم ميشناسيم دو تا است: يكي تجربه و مشاهده عيني، ديگر قياس و استدلال. به عقيده بسياري از دانشمندان راه سومي هم هست. شايد اغلب اكتشافات بزرگ از نوع برقي بوده كه ناگهان در روح و مغز دانشمند جهيده و روشن كرده و سپس خاموش شده است. ابن سينا معتقد است كه چنين قوهاي در بسياري از افراد با اختلاف و تفاوتهايي وجود دارد خواجه نصير الدين طوسي دانشمندان را به دو دسته تقسيم ميكند، يكي منطقي و ديگري اشراقي.» (مطهري/1387)

امام علي -عليه السلام- در نهج البلاغه در وصف اصحاب رسول خدا -صلي ا عليه و آله و سلم- به اين حقيقت، يعني خلوص نيت در راه رسيدن به موفقيت، اشاره نموده است: «وَ لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ –صلي ا عليه و آله و سلم- نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَاناً وَ تَسْلِيماً وَ مُضِيّاً عَلَى اللَّقَمِ وَ صَبْراً عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ وَ جِدّاً فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمَنُونِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلامُ». (نهج البلاغه/خطبه56)

(و اخر دعوانا ان الحمد رب العالمين)

نتيجهگيري:

تمدن سازي عبارت است از حركت و جهت. هر حركتي از نظر اسلام تمدن نيست چرا كه ممكن است منجر به آباداني و عمران شود ولي خود يک مفسده باشد. در نتيجه مرز بين تمدن سازي و تمدنسازي اسلامي در

همين نكته لطيف نهفته است. در رهنمودهاي قرآن كريم علاوه بر لزوم پويايي و حركت انسانها، جهت حركت آنها نيز مشخص شده است و راهي كه خداوند متعال آن را براي بشر برگزيده، مسير توحيدي و صراط مستقيم است. (الفاتحه/6)، (يس/61)

استقرار پايدار تمدن اسلامي بر مبناي طرح قرآني در گرو شناخت و تبيين مباني نظري و فكري آن ميباشد. در مقاله حاضر، رهنمودهاي قرآن كريم و نهج البلاغه در رابطه با لزوم پويايي و حركت انسانها جهت تكوين تمدن اسلامي شناسايي، استخراج و تبيين شده است. بيداري و حركت انسانها در مسير فطرت، خردورزي، حفظ كرامت انساني، طاغوت زدايي و انحصار خشيت الهي، آزاد انديشي، علمآموزي، تجربهاندوزي، تلاش مستمر علمي، مشورتپذيري و همافزايي و اخلاص در عمل در پرتو انگيزه الهي، تعاليمي است كه اين نوشتار آنها را مورد مداقه و تجزيه و تحليل قرار داده است. بدون ترديد با بهرهگيري از اين رهنمودها ميتوان گامي فراسوي تمدنسازي نوين اسلامي برداشت.

فهرست منابع

· قرآن كريم؛ ترجمه مكارم شيرازي، ناصر؛ دار القرآن الكريم، قم، چاپ دوم، 1373ابن ابي الحديد، عز الدين ابوحامد؛ شرح نهج البلاغة؛ مصحح محمد ابوالفضل ابراهيم، كتابخانه عمومي آية ا مرعشي نجفي، قم، 1337.

1. ابن فارس، أحمد؛ معجم مقاييس اللغة؛ مكتب الاعلام الإسلامي، تحقيق عبد السلام محمد هارون، قم، 1404 (ق).

2. ابن ميثم بحراني، ميثم بن علي؛ اختيار مصباح السالكين؛ بنياد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوي، مشهد، 1366.

3. ايازي، سيد محمد علي؛ آزادي در قرآن؛ ذكر، تهران، چاپ دوم، 1380ش.

4. باقري، خسرو؛ نگاهي دوباره به تربيت اسلامي؛ مدرسه، تهران، 1386.

5. تميمي آمدي، عبد الواحد بن محمد؛ تصنيف غرر الحكم و درر الكلم؛ دفتر تبليغات، قم، 1366.

6. جوادي آملي، عبد الله؛ تفسير انسان به انسان؛ تحقيق محمد حسين الهي‌زاده، اسراء، قم، چاپ پنجم، 1384.

7. _____؛ فطرت در آيينه قرآن؛ انسان‌پژوهي ديني، شماره 23، تابستان و پاييز 1389.

8. حويزي، عبد علي بن جمعه؛ تفسير نور الثقلين؛ اسماعيليان، قم، چاپ چهام، 1415 (ق).

9. راغب اصفهاني، حسين بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ دار القلم، تحقيق صفوان عدنان داوودي، بيروت، 1412 (ق).

10. رجبي، محمود؛ انسان‌شناسي؛ انتشارات مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني8، قم، ۱۳۷۹.

-11. سيد رضي، محمد بن الحسين؛ نهج البلاغة؛ ترجمه عبد المحمد آيتي، دفتر نشر فرهنگ اسلامي بنياد نهج البلاغة، چاپ سوم 1378.

12. سيد قطب بن ابراهيم شاذلي؛ في ظلال القرآن؛ دارالشروق، بيروت، قاهره، 1412(ق).

13. سيدرضي، محمد بن الحسين؛ نهج البلاغة؛ تصحيح صبحي صالح، ترجمه سيد جعفر شهيدي، علمي و فرهنگي، تهران، چاپ چهاردهم، 1378.

14. صدوق، محمد بن علي؛ التوحيد؛ تحقيق هاشم حسيني؛ جامعه مدرسين، قم، 1398 (ق).

15. طاهري، ابوالقاسم؛ كرامت انسان در انديشه امام عليG؛ پژوهش‌هاي ديني، شماره دوم، تابستان و پاييز 1384.

16. طباطبايي، سيد محمد حسين؛ الميزان في تفسير القرآن؛ دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، چاپ پنجم 1417 (ق). (ابن ميثم/1362).

17. طبرسي، فضل بن حسن؛ مجمع البيان في تفسير القرآن؛ انتشارات ناصر خسرو، تحقيق محمد جواد بلاغي، تهران، چاپ سوم 1372.

18. قمي، عباس؛ مفاتيح الجنان؛ دار المعرفة، قم، 1386.

19. كليني، محمد بن يعقوب؛ الكافي؛ دار الكتب الإسلاميه، مصحح علي اكبر غفاري و محمد آخوندي، تهران، 1407 (ق).

20. محمدي ريشهري، محمد؛ ميزان الحكمة؛ ترجمه حميدرضا شيخي، دار الحديث، قم، 1389.

21. محمودي، ايوب و ديگران؛ ويژگيها و ثمرات تفكر انتقادي از ديدگاه امام علي G؛ پژوهش در مسائل تعليم و تربيت اسلامي، شماره13.

22. مداحي جواد و حسيني سيد علي؛ بررسي و تحليل روشهاي پرورش تفكر خلاق در سيره معصومان D؛ دو فصلنامه تربيت اسلامي، شماره 17، پاييز و زمستان 1392.

23. مطهري، مرتضي، مجموعه آثار شهيد مطهري؛ انتشارات صدرا، چاپ اول 1387.

24. مكارم شيرازي، ناصر؛ تفسير نمونه؛ دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، 1374.

25. ملكي، حسين؛ تربيت عقلاني در نهج البلاغه و دلالتهاي آموزشي آن؛ پژوهشهاي تربيت اسلامي، شماره 4، زمستان 1379.

26. نقيپور، ولي الله؛ مباني و بسترهاي تفكر و تعقل خلاق از ديدگاه اسلام؛ چشم انداز مديريت دولتي، شماره 5، بهار 1390.

[1] دكتراي علوم قرآن و حديث